**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14030714**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

در مورد علی الید صحبت بود، علی الید اوّلین بار این در کتب عامه مطرح شده و در کتب حدیث خاصه علی الید وارد نشده. در خاصه اوّلین بار در انتصار سید مرتضی هست به تناسب بحث اینکه آیا صانع‌ها ضامن هستند یا ضامن نیستند ایشان می‌خواهد بگوید صانعی که یک عینی را گرفته برایش تعمیر کند بعد آن عین خراب می‌شود این ضامن است، می‌گوید و مما یمکن ان یعارضوا، یعنی عامه، به لانه موجود فی روایاتهم و کتبهم ما یروونه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم من قوله علی الید ما اخذت حتی تودیه و هذا یقتضی ضمان السنّی علی کل حال و اذا خصصوه، احتاجوا الی دلیل و لا دلیل لهم علی ذلک. که صحبت این بود که این استدلال استدلال جدلی است، خود عباراتش هم روشن است، علی الید در خلاف همه جاهایی که استدلال شده همراه با یک دلیل دیگر هست که به تنهایی هیچ جا استدلال نشده حالا با اجماع یا غیر اجماع به آن ادله تمسک شده. خلاف، جلد ۳، صفحۀ ۲۲۸، ۴۰۸، ۴۰۹؛ جلد ۴، صفحۀ ۱۷۴؛ و مبسوط، جلد ۳، صفحۀ ۵۹؛ و جلد ۴، صفحۀ ۱۳۲.

همچنین در، تقریبا حالا اوّلین کسی که به این روایت تمسک کرده، نه آن هم باز با استدلال، به تنهایی اوّلین کسی که تمسک کرده ابن ادریس در سرائر است، بعد از سید مرتضی در فقه القرآن راوندی هم جلد ۲، صفحۀ ۷۴ در اثبات اینکه مغصوب را باید رد کرد به علی الید تمسک کرده البته یک روایت دیگری هم ضمیمه‌اش کرده، البته بحث لزوم رد مغصوب و اینها، اینها خیلی شاهد بر این نیست که علی الید را از جهت سندی معتبر می‌دانند، اینها چیزهایی هست که عقلایی‌اش هم همین هست ممکن است به اعتبار توافقش با سیرۀ عقلا و امثال اینها این روایات را بهش استناد می‌کنند.

مرحوم ابن زهره در غنیه دو بار به این روایت تمسک کرده، یکی در صفحۀ ۲۸۰:

«يحتج على المخالف بقوله عليه السلام: على اليد ما قبضت حتى تؤدي،»

یک نکته‌ای را عرض بکنم دیدم بعضی از آقایان که یک جایی اخذت هست یک جایی قبضت هست این را به عنوان تشویش در روایت تلقی کردند، اینها که تشویش نیست فوقش نقل به معناست، نقل به معنا که مشکلی در روایت نیست.

«على اليد ما قبضت حتى تؤدي» دارد ولی «يحتج على المخالف» دارد، از این روشن‌تر عبارت صفحۀ ۲۸۹ هست، می‌گوید: «يدل على ذلك الإجماع الماضي ذكره، و يحتج على المخالف بقوله عليه السلام: على اليد ما أخذت حتى تؤديه»

استدلالی که خودش می‌کند اجماع است ولی یحتج علی المخالف را به عنوان جنبۀ جدلی بودنش خیلی روشن است.

مرحوم ابن ادریس در سرائر چند جا به این استدلال کرده، جلد ۲، صفحۀ ۸۷، ۴۲۵، ۴۳۷، ۴۶۳، ۴۸۴، ولی یک جا هم تعبیر کرده یحتج علی المخالف بقوله علیه السلام علی الید که سرائر، جلد ۲، صفحۀ ۴۸۱ است. الآن یادم رفت نگاه کنم ببینم این همان عبارت غنیه هست یا عبارت دیگری هست، چون سرائر از غنیۀ ابن زهره منقولاتی دارد و یکی از منابع سرائر ظاهرا غنیۀ ابن زهره بوده. بعد از اینها هم مواردی که مطالبش را عرض کردم، آدرس‌هایش را هم دادم فقط یک نکته‌ای عرض کنم آن رسائل تسع محقق که گفتم علی الید ما اخذت حتی تودیه این را به روایت نسبت نداده به خود همین استدلال کرده علی الید ما اخذت استدلال کرده که پیداست ناظر به همان روایت هست ولی صریحا روایت را نیاورده. اینجا علامۀ حلی در یک مورد دو تا روایت نقل می‌کند، در مختلف، علامۀ حلی در یک موردی دو تا روایت را آورده یکی‌اش علی الید هست یکی‌اش ما رواه وهب، در علی الید اشکال سندی نکرده در روایت وهب اشکال سندی کرده، ممکن است بگوییم این یعنی اینکه روایت را پذیرفته، این هست، مختلف، جلد ۶، صفحۀ ۷۱. قدیمی‌ترین چیز روشنی که پذیرش روایت هست مال علامه است ولی اینها شاهد بر اینکه یک منبعی چیزی در اختیارشان بوده که به ما نرسیده نیست و مجرد استدلال علامه دلیل بر صحت سند این روایت نیست.

**شاگرد:** این کلام ابن جنید نیست؟

**استاد:** حالا صبر کنید. علامۀ حلی ممکن است توهم بشود که قبل از این، یعنی توهم بشود که قبل از این ابن ادریس اشخاص دیگری هم به این روایت از شیعه تمسک کرده باشند، یکی سید مرتضی هست در یک عبارت دیگری در امتثال، ممکن است کسی بگوید که آن معلوم نیست جنبۀ جدلی داشته باشد، در انتصار، صفحۀ ۳۱۷ در بحث اینکه آیا طلاق پیشش طرف بگوید که مثلا دست زنم را طلاق دادم، سر زنم را طلاق دادم، بدن زنم را طلاق دادم، طلاق را معلق بکند به جزء من المرأة، این یک بحثی هست. ابوحنیفه تفصیل قائل شده بین اینکه مثلا از اجزای رئیسی اگر باشد با اجزای غیر رئیسی بعد سر و اینها باشد می‌گوید اشکالی ندارد ولی دست و اینها باشد اینها اشکال دارد. ایشان بحث می‌کند که نه اینها درست نیست، بعد می‌گوید این تفصیلی که شما قائل شدید که بین سر و دست تفصیل قائل شدید این دست اگر بحث مجاز باشد مجازا گاهی اوقات از کلمۀ دست کل بدن اراده می‌شود، روایت علی الید ما اخذت را آورده:

«لأن اليد قد يعبر بها أيضا عن جميع البدن، لأنهم رووا عن النبي (صلى الله عليه و آله) أنه قال: على اليد ما أخذت حتى ترده، و أراد به الجملة»

مراد از علی الید کل بدن هست، کل انسان هست. حالا کار ندارم استدلال درست است یا نادرست است بعدا در موردش صحبت می‌کنیم. انتصار، صفحۀ ۳۱۷.

بگوییم مثلا بگویند ایشان استدلال جدلی نیست. حالا صرفنظر از اینکه لحن این عبارت هم تا حدودی جدلی است لانهم رووا عن النبی باز هم به عامه نسبت می‌دهد ولی مطب مهم‌تر این است که این بحث بحث استعمال است، می‌]واهد بگوید دست را مجازا در مورد انسان به کار می‌برند، استعمال مهم نیست روایتش صحیح السند باشد، سقیم السند باشد. بنابراین نشانۀ این نیست، حکم شرعی نیست، استعمال را می‌خواهند بگویند از دست فوقش این است که آن راوی این را استعمال کرده آن هم کافی است دیگر، لازم نیست پیغمبر استعمال کرده باشد. این است که این مقام خیلی لازم نیست دقت کرده باشد مرحوم سید مرتضی در سندش. این است که این یک مطلب که این استدلال سید مرتضی نیست.

نکتۀ دوم اینکه عبارتی هست که همین عبارت مختلف را که خواندم ازش توهم شده که ابن جنید استدلال کرده به علی الید، من عبارت را بخوانم چون این مطلب روشی مهمی هم دارد این عبارت را کامل بخوانم بد نیست. ایشان می‌گوید:

«مسألة: المشهور انّ العارية إذا لم تكن ذهبا و لا فضة لا تضمن إلّا بالتفريط أو التعدي»

من تَضمن خواندم یا تُضمن یک قاعده‌ای، خیلی وقت‌ها به رفقا گفتم وقتی می‌خواهید این کلمات را ببینید معلوم باید خوانده بشود یا مجهول باید خوانده بشود ببینید مسند الیه را با صیغۀ اسم فاعل تعبیر می‌کنید یا اسم مفعول؟ ثلاثی مجرد تعبیر می‌کنید؟ ثلاثی مزید؟ به تناسب آن گونه‌ای که مسند الیه را تعبیر می‌کنید آن فعل باید متناسب او باشد، فعل و وصفی که برای مسند الیه آورده می‌شود باید هم نسق باشد، عاریه اگر ذهب و فضه نباشد لا تُضمن خواندم، چون می‌گوییم عاریۀ مضمونه، مضمون اسم مفعول است، متناسب با او تُضمن هست که مجهول باید باشد.

«لا تضمن إلّا بالتفريط أو التعدي،

سواء كان حيوانا أو غيره.

و قال ابن الجنيد: و ليس يَضمن المعارُ تلف ما تلف منها إذا كانت السلعة متاعا إلّا أن يتعدّى، و ما كان منها عينا أو ورقا أو حيوانا ضمن المعار تلف ذلك،»

می‌گوید کسی که عاریه گرفته بهش عاریه داده شده، معار، عاریه گیرنده است، عاریه گیرنده ضامن تلف ما تلف من العین المعار نیستش، اذا کانت السلعة، یعنی آن عین معار متاع باشد، «إلّا أن يتعدّى، و ما كان منها عينا» عین یعنی اینجا ذهب.

«أو ورقا» یعنی نقره «أو حيوانا ضمن المعار تلف ذلك، إلّا أن يشترط المال سقوط الضمان عنه.»

که تفاوتش با آن مشهور فقط در این حیوان هست، آن مشهور عند العاریة ذهب و لا فضة لا تضمن الا بالتفریط او التعدی»

«لنا: الأصل عدم الضمان،» بعد استدلال می‌کند «... على انّه قد رويت أحاديث صحيحة تدلّ على ما قلناه.»

بعد دارد: «احتج بقوله- عليه السلام-: «على اليد ما أخذت حتى تؤديه».

و بما رواه وهب، عن جعفر، عن أبيه» دو تا روایت را آورده بعد گفته «و الجواب عن الأوّل: انّ أحاديثنا أخصّ فتقدم. و عن الثاني: بضعف السند، و الحمل على التفريط أو على انّه لغير المالك.»

اینجا احتج در این کتاب فتاوای ابن جنید در پرانتز نوشته یعنی ابن جنید، حالا آیا اوّلا این کلمۀ احتج معلوم است؟ مجهول است؟ یک کلامی بحثی دارد. ولی حالا فرض کنید معلوم باشد که بعضی جاها هم معلوم بودنش شبیه این معلوم است، ولی یک نکته‌ای هست، علامه در مختلف کلمات و فتاوا را که نقل می‌کند از طرف خودش استدلال برای آنها می‌آورد، اینها نشانگر این نیست که آن آقا همچین استدلالی کرده، کسی مختلف را، این را یک موقع از حاج آقا من شنیدم که ایشان می‌فرمودند که این استدلال‌ها نه اینکه آن طرف استدلال کرده، مواردی که اصلا از یک عالمی که کتابش در دست هست آدم مراجعه می‌کند می‌بیند، عبارت شیخ طوسی در مبسوط، خلاف امثال اینها را آورده که هیچ استدلالی هم همراهش نیست، بعد خودش ایشان می‌گوید احتج، احتج یعنی یمکن ان یحتج له، مراد این هست، نشانگر اینکه به این استدلال ابن جنید استدلال کرده است نیست، فتوا را ذکر می‌کند آن فتوا را اوّل وجهی که برای آن فتوا به نظر می‌رسد ذکر می‌کند بعد سعی می‌کند آن وجه را جواب بدهد اگر قبول ندارد.

**شاگرد:** حاج آقا مختلف فقط اینطوری است یا کلا کتاب‌های دیگرش؟

**استاد:** حالا کتاب‌های دیگرش که آن را الآن یادم نیست که چجوری استدلال می‌کند، آنها تقریبا به آن معنا استدلالی خیلی نیست، آن که بیشتر به استدلال‌ها می‌پردازد مختلف هست. بنابراین عبارت نشانگر این نیست که خود ابن جنید این استدلال را کرده، حتی اگر احتج هم بخواهند، بنابراین ما این را جزء عبارت‌های ابن جنید بیاوریم و جزء کتاب فتاوا و عبارت‌های ابن جنید بگنجانیم.

**شاگرد:** با توجه به اینکه ما کتاب ابن جنید دستمان نیست شاید دعب علامه در ابن جنید بوده

**استاد:** فرق ندارد اثبات نمی‌شود کرد، چه دعب، وقتی تصریح نمی‌کند که قال ابن جنید معنایش این است و الا تصریح می‌کرد قال ابن جنید، هیچ کس دیگر هم اینجور جاها، علامه جاهایی که خود فتوا را می‌خواهد و استدلال‌ها را می‌خواهد بیاورد صریحا نمی‌تواند.

**شاگرد:** مثل ؟؟؟ چند خط قبل قال ابن جنید

**استاد:** عبارت ابن جنید را می‌آورد اگر بود همانجا استدلالش را هم می‌آورد، اینها نشانگر این نیست که استدلال از خود ابن جنید اینجور استدلال‌ها را کرده باشد و شاهد بر این مطلب نیست، لا اقل عبارت ظهور در این معنا ندارد، نمی‌خواهم بگویم که ظهور بر عدم هم داشته باشد نه این ثابت نیست که قبل از علامه به این عبارت استدلال شده باشد. حالا این بحث علی الید ما اخذت اینکه آیا اصلا می‌شود برای ضمان استدلال کرد یا نمی‌شود استدلال کرد من تتبع کامل نکردم ولی تا جایی که من تتبع کردم با کلمۀ علی الید موارد دیگری که اشاره به این علی الید کرده باشد را نمی‌دانم ولی خود علی الید را مراجعه کردم، علامه در یک بحثی در مختلف اشکال کرده در استدلال به این روایت به این اشکال، در بحث تضمین سُنّا، بعضی‌ها به علی الید ما اخذت حتی تودیه استدلال کرده بودند که سید مرتضی بود، استدلال کرده بود البته استدلال ولو جدلی بود، به علی الید ما اخذت حتی تودیه استدلال کرده بودند، مرحوم علامه می‌گوید این علی الید ما اخذت مجازٌ، کأنّ نمی‌شود بهش استدلال کرد اما اوّلا فلأن الید لا یثبت علیها شیءٌ، دست انسان که هیچ چیزی روی دست انسان که قرار نمی‌گیرد، کأنّ این معنای مجازی است، حالا که مجازی است و اما ثانیا و لأن الکلام لا یتم الا بالاضمار و هو اما یجب علی الید او ینبغی او یستحب فیبقی مجملا. این ازش استفاده نمی‌شود که واجب هست که چون ممکن است ینبغی و یستحب و امثال اینها باشد. بعد اما ثالثا مطلبی که دارد این است، فلأنا نقول بموجبه، ما به آن چیزی که علی الید آن را واجب می‌کند و اقتضا دارد مقتضاه ما قائل می‌شویم اگر هم بگوییم مراد علی الید یجب هست، یجب می‌گوید خود ما اخذت به عهدۀ انسان هست تا وقتی که آن را ادا کند، مراد این هست که تا وقتی که یک چیزی را انسان گرفته باید رد کند تا وقتی که خود آن شیء هست ولی وقتی شیء نیست دیگر، می‌گوید فان الید یجب علیها رد ما اخذت مع قیامه فیه و بقائه، اینکه بگوییم بعد از اینکه تلف شد رد بدلش به عهدۀ انسان هست نه، خود آن شیء بر عهدۀ آن شیء هست نه بدلش و اینها، کأنّ ازش استفاده می‌شود که اصلا علی الید به ضمان کاری ندارد، کأنّ شیء را باید حفظ کند به صاحبش رد کند امثال اینها تا وقتی که موجود است. در تنقیح فاضل مقداد، جلد ۲، صفحۀ ۲۶۰ مطرح کرده این عبارت علامه را آورده و بعدش این عبارت دارد، می‌گوید و فیه نظر لأن علیٰ ظاهره الوجوب کما یقال علی فلان مالٌ و علیه صلاة او زکاة او ضمان فلا یکون مجملا، این اشکالی که فاضل مقداد کرده جواب دوم را، اما ثانیا را جواب داده درست هم هست که ما بگوییم مراد ینبغی و یستحب، اینها خلاف ظاهر است خیلی خلاف ظاهر هم هست ولی اشکال سوم را اصلا بهش نپرداخته، علامه می‌گوید اگر هم ما وجوب را بگیریم اینجا رد باید در تقدیر بگیریم کأنّ رد ما اخذت هست این عبارت ایشان دارد. در کلمات فقها من دیگر بعد از اینها را فرصت نکردم تتبع کامل بکنم ببینم استدلال چجوری شده بعدی‌ها را، آنها را مراجعه بکنیم بعد هم من نگاه می‌کنم اگر چیز قابل توجهی وجود داشته باشد بعد عرض می‌کنم، همینجوری که داشتم نگاه می‌کردم بعضی نکات را در لابلای بحث‌ها دیدم، بعضی نکاتش را عرض می‌کنم بعضی از آقایان تعبیر می‌کنند که اینکه علی الید ما اخذت ممکن است ناظر به حکم تکلیفی وجوب رد باشد، ممکن است ناظر به حکم ضمان باشد و اینکه مراد هر دوی اینها باشد هم حکم تکلیفی باشد و هم ضمان باشد کأنّ استعمال لفظ در اکثر از معناست و این نمی‌شود بنابراین نسبت به اینکه ضمان از علی الید ما اخذت ما نتیجه‌گیری کنیم از این عبارت استفاده نمی‌شود، اینجوری مطرح کردند. ولی به نظر می‌رسد که اگر علی الید لا اقل ضمان شاید قدر مسلمش باشد، و می‌توانیم از علی الید جامع هم اراده کنیم مانعی هم ندارد، به این معنا، ببینید اوّلا اینجا تقدیری در کار نیست، یک نکته‌ای اوّلش بگویم، از عبارت علامه استفاده می‌شود کأنّ یک چیزی اینجا باید در تقدیر گرفته بشود، علیه، علی الید رد ما اخذت امثال اینها. نه نیازی به تقدیر نیست این خود ما اخذت را بر دست قرار دادن یک یک معنای متعارفی هست که می‌توانیم بگوییم که ما اخذت بر دست انسان قرار دارد ولی بر دست انسان قرار داشتن این مصحح می‌خواهد یعنی یک نوع ادعاست و الا خارجا که در دست مثلا غاصب، در دست ودعی بر دست امین که یک چیزی قرار نگرفته دیگر، بر دست او بودن یک مصحح ادعا می‌خواهد، این مصحح ادعا چی است؟ یک اعتبار این هست اینکه می‌گوییم بر دستش است یعنی باید ردش کند، یعنی به اعتبار لزوم رد این شیء علیٰ را ما به کار ببریم. یک جور دیگر این هست که بگوییم مسئولیت این به عهدۀ دست است، مسئولیت یعنی اینکه شما باید این را حفظ کنید اگر هم خودش نبود کأنّ بدلش را بدهید، علی الید ضمان معنایش این است، ضمان یعنی یک اعتبار وضعی است که در هنگامی که یک عینی، این را دقت بفرمایید یک قدری دقیق است عبارت من، این عین همین الآن که موجود هست من ضامنشم، ضامن این عین هستم در حال وجود، ولی معنای ضامن بودن این است، باید او را محافظت کنم، حفظش کنم و اگر تلف شد بدلش را بدهم، وجوب رد بدل عین ان تلفت العین معنای ضمان العین است، ضمان عین ضامن بودن عین تعلیقی نیست، نه اینکه بعد از اینکه عین تلف شد تازه ضامن می‌شود، نه همین الآن ضامن است ولی معنای ضمان یک امر تعلیقی است، ضمان عین یعنی لزوم رد بدله ان تلفت، این شیء وقتی ما می‌گوییم عین در ضمان است یعنی این را باید اگر تلف شد عوضش را بدهیم، یک نکته‌ای را اینجا عرض بکنم این روایت از قدیمی که نقل شده ازش ضمان فهمیده شده، در سنن ابن داود این روایت، عرض کردم با دو لفظ وارد شده، علی الید ما اخذت حتی تؤدیه یا حتی تودی، آن تودیه در مسند احمد، جلد ۳۳، صفحۀ ۲۷۷ چاپی است که در این احادیث الفریقین برنامۀ نور هست من آن چاپ، چاپ چی است از آن چاپ دارم آدرس می‌دهم، آنجا حتی تودیه و حتی تودی به هر دو لفظ از دو طریق، دو طریقش را می‌گوید حتی تودیه یک طریقش را حتی تودی بدون «ه». به حتی تودی در همان مسند احمد صفحۀ ۳۱۳ هم آمده، سنن ترمذی، جلد ۳، صفحۀ ۴۱۲ هم حتی تودی است، حتی تودیه در صفحۀ ۳۲۹ همان مسند احمد آمده، تعبیرش این هست، یک ادامه‌ای دارد آن ادامه برای من مهم است می‌گوید که، راوی این روایت، روایت قتادة عن الحسن عن ثمرة بن جندب، روی سلسلۀ سندش هست، می‌گوید ثم نسی الحسن قال لا یضمن، حسن بصری که این روایت را نقل کرده بعدا خودش یادش رفت و قائل به عدم ضمان شد، کأنّ این روایت ازش ضمان استفاده می‌شود ولی حسن بصری فراموش کرد و قائل به ضمان شد. در سنن ابن داود، جلد ۳، صفحۀ ۱۵۴۰ هم باز دارد ثم ان الحسن نسی فقال هو امینک لا ضمان علیه. در سنن ترمذی، جلد ۳، حالا سنن ترمذی از همۀ اینها روشن‌تر است چون که کی این ثم ان الحسن نسی را نقل کرده خیلی عبارت‌های قبلی واضح نیست ولی در سنن ترمذی دیگر روشن کرده، جلد ۳، صفحۀ ۳۶۶ قال قتادة ثم نسی الحسن فقال هو امینک لا ضمان علیه یعنی العاریة. البته اینها مورد بحث در عاریه است و الا مثلا در مورد مغصوب و اینها آنکه ضمان دارد آن بحثی نیست یعنی آیا اصل اوّلی در شیءای که یک شخصی آن را اخذ می‌کند ضمان هست باید از این ضمان دلیل مخرج می‌خواهد، عمدتا در مورد عاریه مطرح است که عاریه را آیا اصل اوّلی در عاریه ضمان هست الا ان یشترط عدم الضمان یا اصل اوّلی عدم ضمان هست، عدم ضمانش با شرط حاصل می‌شود یا برعکس است این بحث‌ها آنجا مطرح می‌شود. علی ای تقدیر می‌خواهم عرض کنم که در آن دوره‌هایی که این روایت نقل شده حالا من تتبع نکردم ببینم در کلمات فقهای عامه و اینها چجوری است نحوۀ نقل نسبت به این روایت چه شکلی است؟ ولی خود همین که همین که حسن بصری قائل به عدم ضمان می‌شوند می‌گویند یادش رفته کأنّ این روایت را کسی ببیند که نمی‌شود قائل به ضمان نشود آن کأنّ روشن است که ضمان ازش فهمیده می‌شود اینجوری برداشت می‌شود و به نظر می‌رسد همینجور هم هست، ببینید ظاهر علی الید ما اخذت یک چیزی فراتر از یک نوع حفظ مال، رد مال امثال اینها، اگر حفظ مال و رد مال را، اینها را می‌خواست بیان کند الفاظ روشن‌تری، می‌گوید آن را، العاریة معدات مثلا، روایتی که از پیغمبر نقل می‌کنند امثال اینها. نمی‌دانم انسان باید عدّ ما ائتمنت علیه، عاریه، امانت را به صاحبش برگرداند امثال اینها، عبارت‌های خیلی روشن‌تری از این علی الید ما اخذت وجود داشت، یک نوع به نظر می‌رسد دور دهن گرداندن هست اگر بخواهند با این عبارت اصل لزوم رد فقط لزوم رد را، بله بخواهند یک معنای گسترده‌ای رسانده بشود بگویند تمام شئوناتی که مربوط به این شیء هست این به عهدۀ شماست، مسئولیت این شیء به عهدۀ شماست، از شئون مسئول بودن در قبال یک عین این هست که اگر تلف شد بدلش را انسان بدهد، این خب عیب ندارد علی الید ما اخذت تعبیر بشود ولی اینکه فقط بخواهد لزوم رد را انسان از این عبارت استفاده کند خیلی مستعبد است، عبارت دشوار است، البته این نکته را هم ضمیمه بکنم نگویید اصلا لزوم رد نیاز به توضیح ندارد چون ممکن است یک کسی استدلال کند که لزوم رد که واضح هست، نه لزوم رد همه جا واضح نیست، بعضی جاهایی که می‌گوید که در روایات هست می‌گوید کسی که من را امین بشمارد بر مالی به من امانت بدهد من بهش برمی‌گردم ولو قاتل ابی، خب در موارد عادی اینکه انسان وقتی امین هست باید مال دیگری را برگرداند وقتی غاصب است مال را به دیگری برگرداند واضح است، ولی یک موارد خاصی وجود دارد آیا در آن موارد هم باید برگرداند اگر آن طرف آدم بدی باشد آیا آن هم انسان باید بهش برگرداند؟ ملکش است ولی آدم بدی است، حتما باید به آن برگرداند؟ اینها مواردی نیست که خیلی واضح باشد که حتما باید برگردانده بشود، یعنی در ذهنیت لا اقل اگر هم بنای عقلا به بازگشت هم باشد که هست نمی‌خواهم بگویم بنای عقلا نیست ولی خود عقلا هم این انتظار را دارند که ممکن است این بنایشان تخطئه بشود، ممکن است شارع مقدس گفته باشد که شما مال را به کسی برگردانید که آدم خوب باشد، به آدم بد برنگردانید، کسی که بدل این مال غصب کرده باشد از دیگری به او ندهید این مال را برگردانید، باید بدهید به آن، خود این مال مغصوب نیست مثلا یک کسی هست آدم بدی است از دیگران مال‌هایی غصب کرده حالا یک مالی که مال خودش است در اختیار من قرار گرفته، این احتمال داده می‌شود که شارع گفته باشد این را به این رد نکن بده به آن کسی که مال دیگری ازش غصب کرده، تقاص، همچنان که خود شخص می‌تواند تقاص کند نسبت به مال دیگری را هم مثلا تقاص کند. اینها هست یعنی تمام صور لزوم رد واضح نیست، می‌شود شارع لزوم رد را بیان کند، اینکه عملا هم بیان کرده، عملا می‌گوید شما امانت را برگردانید، هر کس به شما امانت داد امانت را بهش برگردانید، ولو قاتل ابی، امثال اینها. ولی این را می‌خواهم عرض بکنم با همۀ این حرف‌ها آن تعبیری که به طور رُند و راست و حسینی برای لزوم رد تعبیر می‌شود این تعبیر نیست، این تعبیر یک چیزی فراتر از لزوم رد می‌خواهد بیان کند، لزوم رد الفاظ روشن‌تری دارد، این است که روی همین جهت هست که از قدیم عرض کردم خیلی روشن بوده برایشان که این مطلب ازش ضمان استفاده بشود، ولی حالا که ضمان استفاده می‌شود چجوری استفاده می‌شود؟ مرحوم سید از همین روایت خواسته استفاده کند یوم الاداء ملاک است نه یوم التلف ملاک است، از همین روایت. این را داشته باشد فردا در موردش توضیح می‌دهیم که از این روایت چی استفاده می‌شود.

یک نکته‌ای را عرض کنم مرحوم شیخ انصاری به روایت صحیحۀ ابی ولاد تمسک می‌کند که صحیحۀ ابی ولاد ما چی استفاده می‌کنیم؟ نتیجۀ صحیحۀ ابی ولاد اینکه ضمان به چه روزی باید محاسبه بشود بحث‌هایی دارد، مکاسب دوستان در خاطرشان علی القاعده هست. و عبارتی دارد قیمة بغل یوم خالفته، شیخ آن عبارت را از جهت ادبی توضیحاتی می‌دهد، اینها را ملاحظه بفرمایید که آیا این توضیحات ادبی شیخ انصاری در مکاسب در مورد قیمت و بغل یوم خالفته درست هست یا درست نیست و دوستانی که ما بعد از ظهر کلاس راهنما باهاشان هم هستیم ما حول و حوش همین عبارت قیمة بغل یوم خالفته مکاسب و اصلا می‌خواهیم دنبال کنیم که آیا در عبارت‌های مشابهی که وجود دارد ازش قیمة بغل یوم خالفته چی استفاده می‌شود؟ ترکیب ادبی قیمت بغل یوم خالفته را بررسی کنیم، ان شاء الله فردا هم در کلاس برسیم در موردش صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد